

محرک غیرمتحرک از منظر ملاصدرا

زینب شاوردی^۱، قاسم علی کوچنانی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۱/۳۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۶/۲۳)

چکیده

محرک یکی از ارکان حرکت است. ملاصدرا تغایر مبداء، منتهی، مسافت، متحرک و زمان را تغایر مفهومی می‌داند و مصداق آنها را واحد شمرده است و لکن همه فیلسوفان و ملاصدرا به تغایر مصداق محرک قائل هستند. انفکاک حرکت از محرک در همه اقسام آن ضروری است، برخلاف حرکت و متحرک که تنها در حرکات عرضی انفکاک دارند. در حرکت جوهری دوگانگی حرکت و متحرک تبدیل به وحدت می‌شود و تنها در اعراض حرکت از متحرک منفک است و به عنوان وصف تلقی می‌شود. در حرکت جوهری متحرک حرکت را بالذات دارد و بین حرکت و متحرک فاصله نیست و این متحرک مبداء حرکت در اعراض است. گرچه حرکت در جوهر ذاتی متحرک است ولی بی‌نیازی حرکت از علت را موجب نمی‌شود بلکه برعکس نیاز حرکت به علت شدیدتر است. در این نوشتار ابتدا مغایرت حرکت و متحرک اثبات می‌شود. سپس برهان‌های هفت‌گانه فخررازی بر ضرورت وجود محرکی مغایر با متحرک مطرح می‌شود و اختلاف نظرهای ملاصدرا با فخررازی احصاء می‌گردد و با استفاده از ظرفیت حرکت جوهری محرک غیرمتحرک اثبات می‌شود. در این میان تقریرها و نقدهای استاد مطهری براساس علم جدید بیان می‌گردد.

کلید واژه‌ها: تسلسل، حرکت، فعل، قوه، متحرک، محرک، ملاصدرا

۱. مربی، گروه معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول)؛

Email: z.shaverdi@scu.ac.ir

Email: kouchnani@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران؛

۱. مقدمه

محرک علت حرکت است. در تحلیل حرکت، آن را به شش امر منحل می‌کنند: مبدأ، منتهی، مسافت، متحرک، زمان، محرک. فیلسوفان مسلمان درباره وحدت و مغایرت پنج امر اول از امور شش‌گانه فوق اختلاف دارند. صدرالمتألهین بر مبنای حرکت جوهری تغایر پنج امر اول از امور فوق را تغایر مفهومی می‌داند. یعنی مصداق آنها را واحد می‌داند و لکن همه فیلسوفان مسلمان به تغایر مصداق محرک قائل هستند؛ یعنی تغایر مصداق محرک با دیگر امور مربوط به حرکت مورد وفاق فیلسوفان مشاء، اشراق و صدرایی است.

این مسأله یعنی تغایر محرک و حرکت از جمله مباحثی است که مسأله حرکت را به الهیات پیوند می‌زند. تا قبل از صدرالمتألهین مباحث حرکت در زمره مباحث علوم طبیعی قرار می‌گرفت. مباحث طبیعی حرکت هنگامی که به بحث از علت حرکت می‌رسید زمینه اتصال با مباحث فلسفه به معنای خاص را پیدا می‌کند؛ زیرا علل حرکت بر مبنای استحاله تسلسل در علل ناگزیر به علت غیر متحرک؛ یعنی علت غیر طبیعی ختم می‌شوند. صدرالمتألهین بر مبنای حرکت جوهری حرکت را به وجود بازگرداند و بدین ترتیب بحث از حرکت را از آغاز در زمره مباحث وجود بما هو موجود قرار داد.

براساس حرکت جوهری موضوع حرکت در اعراض از جهتی بالقوه است ولی موضوع حرکت در جوهر از تمام جهات بالقوه است و جهت فعلیت ندارد. موضوع حرکت در جوهر هیولی است.

محرک در حرکات عرضی از جهت حرکت و اعطای آن بالفعل است، که طبیعت است. از نظر ملاصدرا فاعل مباشر (طبیعت) حرکات عرضی از جهت حرکت امر بالفعل است؛ زیرا حرکت در جوهر واقع می‌شود. فاعل حرکت جوهری از همه جهات امر بالفعل است؛ زیرا جهت قوه ای در او نیست تا حرکت داشته باشد. در صورتی که فاعل مباشر حرکات عرضی از جهت اعطای حرکت بالفعل است و از جهات دیگر امر بالقوه است و این جهات بالقوه موجب حرکت او می‌شوند.

در حرکت جوهری، جوهر سیال که سیلان عین ذات آن است نیاز به فاعل و موجد دارد. فاعل ذات جوهر سیال را ایجاد می‌کند، جعل جوهر سیال جعل حرکت را به همراه دارد؛ یعنی فاعل، حرکت را برای جوهر به عنوان امری جدا و زائد بر ذات ایجاد نمی‌کند؛ بلکه جعل حرکت به نحو بسیط است و تألیفی نیست.

براساس حرکت جوهری دوگانگی حرکت و متحرک تبدیل به وحدت می‌شود و تنها در اعراض حرکت از متحرک منفک است و به عنوان وصف تلقی می‌شود. در حرکت

جوهری متحرک حرکت را بالذات دارد و بین حرکت و متحرک فاصله نیست و این متحرک مبداء حرکت در اعراض است.

ابتدا به تحلیل و بررسی برهان‌های فخررازی بر ضرورت وجود محرک مغایر با متحرک براساس حرکت جوهری و علم جدید می‌پردازیم. صدرالمتألهین ابطال تسلسل در محرک‌ها را براساس تناهی ابعاد اثبات می‌کند. شهید مطهری این برهان را قابل مناقشه می‌داند و برهان طرف و وسط را ذکر می‌کند که مدنظر ملاصدرا نیز بوده است. استاد مطهری بر مبنای علم جدید برهان را نقد می‌کند و قائل است که جسم بر مبنای علم جدید ثابت نیست لذا می‌تواند علت حرکت باشد. از نظر ملاصدرا بدون حرکت جوهری نمی‌توان وجود محرک غیر متحرک را اثبات کرد و محرک اول با مبانی ارسطو و بوعلی اثبات نمی‌شود و بدون حرکت جوهری ناتمام است.

۲. پیشینه تحقیق

ارسطو عمده‌ترین نظرها را در باب محرک دارد که با نام برهان حرکت یا محرک اول معروف است. فلاسفه مسلمان از جمله کندی، فارابی و ابوعلی سینا از آن استفاده کرده‌اند. تا قبل از صدرالمتألهین بحث حرکت جزء طبیعیات بوده است. با کشف اصالت وجود، حرکت در تمام عالم طبیعت جریان پیدا کرد و همین مسأله زمینه انتقال مباحث حرکت از طبیعیات به الهیات شد. علاوه بر آن حرکت جوهری به عنوان یک اصل فلسفی مبرهن در فلسفه اسلامی اثبات گردید. ملاصدرا با حرکت جوهری محرک غیر متحرک را اثبات کرده است. متکلمین از جمله فخر رازی ضرورت نیاز متحرک به محرک مغایر را مورد بحث قرار داده و برای اثبات آن هفت برهان اقامه کرده است.

عمده پژوهش‌های محرک بیشتر در حیطة محرک نخستین است و به صورت پراکنده درباره محرک حرکت با رویکرد ارسطو و ابن سینا بحث شده است. کارهای تطبیقی بین ملاصدرا و سایر فلاسفه انجام شده است.

در این پژوهش محرک مغایر با متحرک از منظر ملاصدرا بررسی شده است و اشکالات فخر رازی و پاسخ‌های صدرالمتألهین مطرح می‌گردد. در نهایت با استفاده از حرکت جوهری محرک غیرمتحرک اثبات می‌شود. در ضمن تقریرهای استاد مطهری بر بحث حرکت در اسفار احصاء شده است. استاد مطهری برخی از اشکالات را بر اساس علم جدید وارد می‌کند و از میان برهان‌ها متقن‌ترین برهان برای نفی تسلسل محرک‌ها را برهان وسط و طرف می‌داند.

۳. نیاز حرکت و متحرک به محرک

صدرالمتألهین با استفاده از آنچه ارسطو در تعریف حرکت گفته است به اثبات این می‌پردازد که حرکت نیاز به متحرک و محرک دارد. در تعریف حرکت گفته شده است «حرکت کمال اول یا فعل برای شیء که بالقوه است از آن جهت که بالقوه است». شیء متحرک از آن جهت که متحرک است باید دارای قوه باشد و تا زمانی که متحرک است جهت قوه را دارد، قوه برای متحرک به منزله فصل مقوم است. [۱۴، ج ۳، ص ۳۸]

رابطه حرکت و متحرک: حرکت در این تعریف وصف است و جوهر قائم به ذات نیست تا بی‌نیاز از محل باشد وصف بودن حرکت نیز امر وجودی است منظور از امر وجودی صفت انضمامی است و تحلیلی نیست، علاوه بر آن حرکت وصفی امکانی است؛ یعنی وصفی وجودی است که با امکان استعدادی همراه است حرکت به دلیل این که امر وجودی قائم به ذات خود نیست نیازمند به موضوعی است که حامل استعداد و امکان استعدادی آن باشد و آن امر همان متحرک است. قابل حرکت متحرک است. [۱۴، ص ۳۸]

البته تفکیک و عروض حرکت برای متحرک در صورتی است که حرکت عارض قابل شود؛ ولی اگر حرکت ذاتی متحرک باشد حرکت و متحرک امری واحد خواهند بود. براساس حرکت جوهری تنها در حرکت اعراض دوگانگی و عروض حرکت و متحرک لازم است و وحدتی میان حرکت و متحرک نیست.

دلیلی که نیاز حرکت به محرک را اثبات می‌کند این است که حرکت حادث است، بلکه عین حدوث است؛ زیرا حدوث عالم طبیعت به خاطر حرکت و تغییر است و هر حادثی محدث دارد، بنابراین حرکت نیاز به محدث دارد. [۱۴، ص ۳۹]

انفکاک حرکت از محرک در همه اقسام آن لازم و ضروری است. برخلاف حرکت و متحرک که تنها در حرکات عرضی انفکاک دارند.

پس از اثبات نیاز حرکت به محرکی که علت فاعلی آن باشد اینک نوبت به براهینی می‌رسد که بر مغایرت حرکت و متحرک با محرک اقامه شده است. صدرالمتألهین در طی سه فصل از فصل‌های مرحله هفتم؛ یعنی در فصل‌های دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم با عناوین، ۱- فی اثبات المحرک الاول، ۲- فی دفع شکوک آوردت علی قاعده کون کل متحرک له محرک، ۳- فی تقسیم القوه المحرکه و فی اثبات محرک عقلی، به این بحث پرداخته است. ایشان در فصل دوازدهم با شرحی که شهید مطهری از آن دارد دو استدلال بر ضرورت وجود محرکی مغایر با متحرک بیان می‌کند و با استفاده از این

مقدمه به اثبات محرک اول می‌پردازد. فصل سیزدهم برای دفع شبهاتی وارد شده است که نیاز هر متحرک به محرک مغایر را نفی می‌کنند. صدرالمتألهین در این فصل ابتدا شش دلیلی را که از حکما برای اثبات نیاز متحرک به محرک اقامه کرده‌اند ذکر می‌کند و البته یکی از این دلایل همان دلیل دومی است که در فصل دوازدهم ذکر شده است. بنابراین صدرالمتألهین در مجموع هفت دلیل برای اثبات محرک برای حرکت ذکر کرده است و به نقد و بررسی این دلایل پرداخته و برخی از آنها را خود نیز قبول نکرده است. ما در این مقاله دلایلی را که صدرالمتألهین اقامه کرده است با شرح و بیان شهید مطهری به اختصار بیان کرده و آراء ایشان در هر مورد را نیز ذکر می‌کنیم.

۴. دلایل صدرالمتألهین بر مغایرت حرکت و متحرک با محرک

استدلال اول: حرکت از جهت فاعل یا محرک تحت مقوله آن یفعل است و از جهت قابل یا متحرک تحت مقوله آن ینفعل قرار می‌گیرد. آن یفعل و آن ینفعل دو مقوله متباین و جمع نشدنی هستند. بنابراین محرک و متحرک نمی‌توانند یکی باشند و جمع شدن آنها محال است.

صدرالمتألهین در این استدلال عبارتی را ذکر می‌کند که قبول به معنای اتصاف را خارج می‌کند عبارت این است: «... قابلاً و فاعلاً فعلاً و قبلاً تجدیدین واقعین تحت مقولتین متخالفتین و هما مقوله آن یفعل و آن ینفعل» [۱۴، ص ۳۹] در فعل و قبول به معنای اتصاف قابل و فاعل جمع می‌شوند. مانند: صفات خداوند سبحان که انضمامی نیستند و فاعل و قابل مجزا ندارند بلکه به نحو اتصاف است این صفات انتزاعی و تحلیلی هستند و در درون ذات اوست، تغایر فاعل و قابل در ظرف ذهن است و در خارج تغایری بین آنها نیست؛ ولی در قبول به معنای انفعال فاعل و قابل جمع نمی‌شوند.

در این استدلال صدرالمتألهین بر ممشای قوم سخن گفته و فقط حرکت در اعراض را مدنظر قرار داده است؛ زیرا بنابر نظر خاص او استدلال تام نیست. براساس حرکت جوهری، حرکت صفت زاید بر جوهر نیست؛ ولی در حرکت اعراض دوگانگی وجود دارد. علاوه بر آن صدرالمتألهین در نتیجه‌ایی که از این برهان می‌گیرد حرکت را مقوله یا تحت مقولات و ماهیت قلمداد کرده است، در صورتی که خود ایشان قائلند حرکت از شئون وجود است و ماهیت نیست تا تحت مقوله‌ای قرار گیرد. حرکت مفهوم است و مصداق آن وجود است.

شهید مطهری پس از بیان استدلالی که صدرالمتألهین بر ضرورت وجود محرک

برای حرکت و متحرک اقامه کرده است این پرسش را مطرح می‌کند: «چه مانعی دارد حرکت ذاتی یک شیء باشد. در صفات انتزاعی و اعتباری که در واقع، قابل و مقبولی در خارج وجود ندارد و صرفاً انتزاع ذهن است نیاز به عامل خارجی نیست. نمی‌توان گفت اربعه برای اینکه زوج باشد نیازمند به عاملی است که زوجیت را به آن بدهد. می‌گوییم زوجیت، ذاتی اربعه است. معنای ذاتی اربعه چیست؟ یعنی ماهیت اربعه به گونه‌ای است که هر وقت ذهن این ماهیت را تعقل کند، در ظرف خودش این مفهوم انتزاعی زوجیت را از آن انتزاع می‌کند. زوجیت چیزی نیست که در خارج بر اربعه اضافه شده باشد، بلکه موجود به وجود اربعه است و وجودش وجود انتزاعی است. در امور تحلیلی عقلی و به قول کانت در قضایای تحلیلی یعنی قضایای که در خارج تعددی میان موضوع و محمول وجود ندارد، فقط ذهن است که این کثرت را ایجاد می‌کند. سه ضلعی بودن مثلث ذاتی مثلث است این چیزی در خارج نیست که وجود عینی‌اش از وجود عینی مثلث جدا باشد. آیا نسبت حرکت به متحرک نسبت یک امر انتزاعی به منشاء انتزاع است که بگوییم امری ذاتی است، یا نسبت قابل به مقبول خارجی است که یک شیء در ظرف خارج، شیء را قبول می‌کند؟». [۳۲، ج ۱۱، صص ۱۱۲-۱۱۳]

شهید مطهری معتقد است استدلالی که صدرالمتألهین بر مغایرت حرکت و محرک اقامه کرده است تحلیلی نبودن و انضمامی بودن حرکت در خارج را اثبات می‌کند. ایشان در جای دیگر به این نیز تصریح می‌کند که بر مبنای حرکت جوهری گرچه حرکت ذاتی متحرک است و لکن بی‌نیازی حرکت از علت را موجب نمی‌شود؛ بلکه بر عکس نیاز حرکت به علت به نحو اشد اثبات می‌گرداند. [۳۲، صص ۱۱۸-۱۱۹]

استدلال دوم: صدرالمتألهین در این برهان می‌نویسد: محال است مفیض و مستفیض یکی باشد؛ زیرا مفیض حیثیت وجدان و دارایی است و مستفیض حیثیت فقدان است. حیثیت فقدان و وجدان نمی‌تواند یکی باشد. اگر حیثیت داشتن و حیثیت نداشتن و وجود و عدم یکی باشد مستلزم تناقض است. [۱۴، ج ۳، صص ۳۸-۳۹]

محرک معطی و مفیض کمال است و متحرک مستفیض و اخذ کمال است، محرک واجد کمال است و متحرک فاقد کمال است بنابراین اگر یک شیء از جهت واحد هم محرک و هم متحرک باشد لازم می‌آید آن شیء هم واجد و هم فاقد باشد و این تناقض است.

طبق بیان صدرالمتألهین محرک خود را حرکت نمی‌دهد بلکه شیئی را حرکت می‌دهد که فی نفسه متحرک نیست؛ یعنی این شیء حرکت را از مفیض دریافت می‌کند

در واقع شیء متحرک از خود حرکتی ندارد و امر دیگری باید او را به حرکت در بیاورد؛ زیرا اگر متحرک خودش حرکت کند در این صورت حرکتی که باید در متحرک بالقوه باشد بالفعل خواهد بود و این محال است. [۱۴، ج ۳، ص ۳۹]

حرکت قابل و فاعل دارد. قابل حرکت باید متحرک بالقوه باشد یعنی حرکت در او بالفعل نباشد بلکه بالقوه باشد. فاعل حرکت باید در آنچه که متحرک را به سوی آن حرکت می‌دهد؛ یعنی کمال وجودی که حرکت در آن واقع می‌شود بالفعل باشد هر چند که فاعل در خود حرکت نه بالفعل و نه بالقوه باشد؛ زیرا حرکت طلب است و فاعلی که نقضی نداشته باشد مانند: فاعل مجرد هیچ طلبی را نسبت به کمال ندارد تا حرکت در او واقع شود، بنابراین نسبت به حرکت نه بالقوه و نه بالفعل است. حرکت برای موجود بالفعل از آن جهت که بالفعل است کمال نیست فاعل از جهت فعلیت حرکت ندارد و اگر فاعل حرکت داشته باشد مربوط به جهت نقص اوست. [۱۴، ص ۳۹]

۵. عینیت حرکت و متحرک در حرکت جوهری

صدرالمآلهین در ادامه نکته‌ای را بیان می‌کند که از مختصات حکمت متعالیه است و در حرکت جوهری به تفصیل آن را مطرح می‌کند. براساس حرکت جوهری دوگانگی حرکت و متحرک تبدیل به وحدت می‌شود و تنها در حرکت اعراض حرکت و متحرک از هم منفک هستند و حرکت به عنوان یک وصف تلقی شده است. در حرکت جوهری متحرک حرکت را بالذات دارد و بین حرکت و متحرک فاصله‌ای نیست تا عروض و انضمامی بین آنها باشد. متحرک متجدد بالذات است و ضرورتاً این متحرک مبدأ حرکت در اعراض است.

در حرکت جوهری، جوهر سیال که سیلان عین ذات آن است نیاز به فاعل و موجد دارد. فاعل ذات جوهر سیال را ایجاد می‌کند، جعل جوهر سیال جعل حرکت را به همراه دارد؛ یعنی فاعل، حرکت را برای جوهر به عنوان امری جدا و زائد بر ذات ایجاد نمی‌کند؛ بلکه جعل حرکت به نحو بسیط است و تألیفی نیست. [۱۴، ج ۳، ص ۳۹]

۶. نحوه وجود موضوع و فاعل براساس حرکت جوهری

موضوع حرکت امر بالقوه است این امر بالقوه یا جهت فعلیت دارد مانند: جسم زمانی که حرکت می‌کند، جهت قوه و فعل دارد؛ یعنی از آن جهت که حرکت می‌کند بالقوه است

و از جهت دارا بودن ابعاد ثلاث بالفعل است. یا قوه محض است مانند: هیولی که از همه جهات بالقوه و قابل حرکت است. صدرالمتهلین مبنای قوم در مورد موضوع حرکت-که تنها حرکت در اعراض شامل می‌شد- را اصلاح کرد. [۳۲، ج ۱۱، صص ۱۲۰-۱۱۹]

موضوع حرکت براساس نظر قوم دو جهت بالقوه و بالفعل دارد و فقط در حرکت اعراض صادق است؛ البته بنابر نظر قوم که قائل به حرکت در جوهر نبودند این بیان صحیح است منتهی براساس حرکت جوهری موضوع حرکت در اعراض از جهتی بالقوه است ولی موضوع حرکت در جوهر از تمام جهات بالقوه است و جهت بالفعلی در آن نیست. فرض بر این است که موضوع حرکت جوهری هیولی است.

فاعل حرکت نیز یا از یک حیث بالفعل است یا از هر حیث بالفعل است. فاعل در حرکات عرضی از جهت حرکت و اعطای آن بالفعل است، در حرکات عرضی محرک و فاعل مباشر طبیعت است بر مبنای قوم فاعل حرکت امر بالفعل است؛ ولی از حیث حرکت امر بالفعل نیست؛ زیرا آنها قائل به حرکت در جوهر نبودند؛ ولی طبق بیان ملاصدرا فاعل مباشر حرکات عرضی از جهت حرکت امر بالفعل است؛ زیرا حرکت در جوهر واقع می‌شود. فاعل حرکت جوهری از همه جهات امر بالفعل است؛ زیرا جهت قوه ای در او نیست تا حرکت داشته باشد. در صورتی که فاعل مباشر حرکات عرضی از جهت اعطای حرکت بالفعل است و از جهات دیگر امر بالقوه است و این جهات بالقوه موجب حرکت او می‌شوند. [۳۲، صص ۱۲۰-۱۱۹]

۷. براهین حکما بر نیاز متحرک به محرک مغایر

صدرالمتهلین در فصل دوازدهم دو برهان بر نیاز متحرک به محرک مغایر اقامه کرد. ایشان در این فصل شش برهان از براهین هفت گانه‌ای که فخررازی در «المباحث المشرقیه» بر مغایرت محرک و متحرک نقل و نقد کرده را ذکر می‌کند و در نهایت به تحلیل و بررسی نقدهای فخررازی می‌پردازد. البته همان‌گونه که پیش از این اشاره شد برهان پنجم از این براهین همان برهان دومی است که ایشان در فصل گذشته بیان کرده است.

برهان اول: اگر جسم علت حرکت خود باشد باید جسم همواره حرکت کند و سکون آن ممتنع باشد. این برهان قیاس استثنایی است و از نفی تالی نفی مقدم منتج می‌شود. دلیل تلازم مقدم و تالی این است: شیئی که ذات او علت حرکت باشد به علت این که ذات از شیء منفک نیست همواره متحرک خواهد بود. دلیل بطلان تالی این است

که جسم گاهی متحرک و گاهی ساکن است. بنابراین جسم نمی‌تواند علت حرکت خود باشد. [۱۴، ج ۳، ص ۴۱؛ ۱۱، ج ۱، ص ۶۷۶]

اشکال برهان اول بر مبنای علم جدید

شهید مطهری می‌گوید: مقدمات برهان «لو كان الشيء متحركاً لذاته امتنع سکونه فساد التالی یستلزم فساد المقدم» بر مبنای علم جدید اشکال دارند و بر این اساس بطلان تالی مخدوش است. در طبیعیات قدیم مصداق و واحد جسم اشیایی بودند که در اطراف خود مشاهده می‌کنیم مانند: کتاب، سنگ، صندلی،... این اجسام گاهی متحرک و گاهی ساکن هستند. برهان بالا براساس این مقدمه اقامه شده است. لکن کشفیات جدید واحد جسم را امر متصل واحد که با چشم قابل رؤیت است نمی‌داند؛ بلکه جسم را متشکل از ذرات می‌داند. واحد جسم همین ذرات اتمی هستند که دائماً در حال حرکت و تکاپو هستند و با چشم مسلح قابل مشاهده هستند. آنچه که در اطراف ما قرار دارد مانند کتاب مجموعه جسم است، واحد جسم نیست. بنابر علم جدید تالی این برهان صحت دارد و سکون جسم ممتنع است. [۳۲، ج ۱۱، صص ۱۲۹-۱۲۸]

برهان دوم: اگر ذات شیء علت حرکت شیء باشد، اجزاء حرکت باید ثابت و اجتماع در وجود داشته باشند و از جزء اول تا آخر حرکت باید موجود باشد. زیرا اولاً «تخلف علت از معلول محال است» و ثانیاً «عله الثابت ثابت و عله المتغیر متغیر» و چون ذات جسم ثابت است اجزاء حرکت نیز مانند علت باید ثابت و مجتمع باشند و اگر اجزاء ثابت باشند حرکتی واقع نمی‌شود. [۱۴، ج ۳، ص ۴۱؛ ۱۱، ج ۱، ص ۶۷۶]

اشکال استاد مطهری بر مبنای حرکت جوهری

برهان «لو تحرك لذاته كان أجزاء الحركة مجتمعته ثابتة لأن معلوم الثابت ثابت و لو كان ثابتاً لم یکن حركه» از دو جهت حرکت در اعراض و حرکت در جوهر قابل نقد است. اگر مراد از حرکت تنها حرکت در اعراض باشد، جوهر علت حرکت اعراض است و جوهر بنابر مبانی صدرالمتألهین متغیر است بنابراین معلول آن هم متغیر است. این برهان فقط در صورت نفی حرکت جوهریه صحت دارد والا جوهر علت متغیر است و معلول متغیر دارد و اگر قائل شویم که این برهان، حرکت جوهریه را نیز دربرمی‌گیرد زیرا بحث را به خود حرکت جوهریه منتقل می‌کنیم و حرکت در جوهر نیاز به محرک دارد و بنابر

قاعده «عله المتغیر متغیر» باید علت حرکت جوهریه نیز متغیر باشد در صورتی که علت آن ثابت است. صدرالمتألهین این مسئله را با تقسیم جعل به بسیط و تألیفی حل کرده است. در حرکت جوهریه جعل بسیط است و حرکت جعل مستقل از موضوع خود ندارد تا شامل قاعده مزبور گردد. [۳۲، ج ۱۱، ص ۱۲۹]

نتیجه این که اولاً برهان دوم بنابر قول حکمای قبل از ملاصدرا؛ یعنی براساس نفی حرکت جوهری و ثبات جوهر جسمانی درست است و ثانیاً از جهت علم جدید هم قابل نقد است؛ زیرا جسم ثابت نیست لذا می‌تواند علت حرکت باشد.

برهان سوم: اگر متحرک علت حرکت خود باشد از دو حالت خالی نیست. حالت اول: حرکت او مقصد و غایت ندارد و حالت دوم: حرکت آن مقصد و غایت دارد. حالت اول: اگر متحرک غایت نداشته باشد همه اطراف نسبت به آن علی السویه خواهد بود، در این صورت سه حالت پیش می‌آید؛ ۱- حرکت به همه جوانب برود و این حالت محال است به علاوه اگر حرکت به همه جوانب برود یک حرکت نیست بلکه چند حرکت است. ۲- اگر یک جانب را انتخاب کند بدون آن که نسبت خاصی با آن داشته باشد ترجیح بلامرجح لازم می‌آید. ۳- اصلاً حرکت نکند این خلاف فرض است؛ زیرا در برهان گفته شد متحرک علت حرکت خودش است. حالت دوم: اگر شیء متحرک غایت داشته باشد وقتی به آن رسید ساکن می‌شود در حالی که شیء متحرکی که علت حرکت ذات خود است باید همواره حرکت کند و نمی‌تواند ساکن شود. [۱۴، ج ۳، ص ۴۱]

اشکال استاد مطهری براساس تعریف ابن سینا در نجات

این برهان بنابر تعریف ارسطو که حرکت کمال اول است و کمال ثانی را می‌طلبد اقامه شده است، کمال ثانی غایت یا امر ملائم طبیعت شیء است. ملاصدرا در تعاریف حرکت تعریفی را از ابن سینا نقل کرده است که مرتبه‌ای از حرکت می‌تواند غایت مرتبه دیگر حرکت باشد، بوعلی می‌گوید: «حرکت باید توجه به غایتی داشته باشد اعم از اینکه آن غایت بالفعل یا بالقوه باشد.» حکما نیز حرکت فلک را دائمی می‌دانند و دوام آن مستلزم غایت داشتن حرکت فلک نیست بلکه هر وضعی غایت وضع قبل است. برهان سوم نیز بنابر تعریف ابن سینا و نظر حکما قابل اشکال است.

اشکالات فخر رازی به سه برهان اول

در برهان اول گفته شد اگر شیء علت حرکت خود باشد سکون آن ممتنع است زیرا

ذات شیء از شیء غیرقابل انفکاک است. فخررازی در اشکال به این استدلال می‌گوید: شما طبیعت را عامل حرکت می‌دانید مثلاً؛ طبیعت سنگ اقتضاء می‌کند سنگ به سمت زمین حرکت کند این طبیعت از سنگ منفک نمی‌شود پس ساکن شدن سنگ ممتنع است؛ بنابراین برهان شما در محرک بودن طبیعت نیز جاری است؛ زیرا طبیعت علت حرکت خودش است و امر خارجی او را متحرک نمی‌کند، در این صورت طبیعت هم محرک و هم متحرک است. [۱۱، ج ۱، ص ۶۷۷]

فخررازی در نقد برهان دوم می‌گوید: شما قائلید اگر جسم علت حرکت خودش باشد لازم می‌آید اجزاء حرکت ثابت و مجتمع باشند زیرا ذات جسم ثابت است و علت ثابت معلول ثابت می‌خواهد. همین قول در محرک بودن طبیعت نیز جاری است چون طبیعت بنابر نظر حکمای پیش از صدرالمতألهین ثابت است و متغیر نیست؛ بنابراین معلول آن ثابت است در حالی که اجزاء حرکت تقدم و تأخر دارند و اجتماع در وجود ندارند. [۱۱، ص ۶۷۷]

در برهان سوم اشاره به غایت حرکت شد که اگر شیء علت حرکت خود باشد و به مطلوب برسد ساکن می‌شود بنابراین ذات شیء نمی‌تواند محرک خود باشد زیرا ذات شیء همراه شیء است و باید حرکت هم چنان ادامه یابد و ساکن نشود. فخر رازی می‌گوید: «اگر طبیعت را محرک بدانید و طالب مکان معینی باشد متحرک او هم با وصول به غایت ساکن می‌شود در حالی که طبیعت از او جدا نیست. پس چرا در این برهان علت بودن ذات جسم را جایز نمی‌دانید».

فخررازی در ادامه می‌نویسد: ممکن است حکما در پاسخ به نقض‌های براهین بگویند: محرک بودن طبیعت به شرط وجود حالت منافر یا خروج از حالت ملایم است یعنی طبیعت شیء وقتی برای او حالت منافر بوجود آید یا از حالت ملایم خارج شود منشأ حرکت می‌شود و با رسیدن به مطلوب که حالت ملایم اوست سکون حاصل می‌گردد و از طرف دیگر مجتمع نبودن اجزاء حرکت به خاطر قرب و بعدی است که نسبت به حالت ملایم دارند و با وجود این که طبیعت علت تمام اجزا حرکت است حصول این اجزاء یک‌جا نیست؛ زیرا علاوه بر طبیعت هر مرتبه حرکت شرط تحقق مرتبه دیگر است و تا مرتبه قبل حاصل نشود مرتبه بعدی محقق نمی‌گردد لذا هر جزء حرکت در مرتبه خاصی موجود می‌شود. اگر علت در ایجاب معلولش متوقف بر این شرایط است وقتی این شرایط زائل شوند ایجاب علت نیز استمرار پیدا نمی‌کند. [۱۱، ص ۶۶۸]

فخررازی در جواب می‌گوید: «اگر شما این قول را در علت بودن طبیعت جایز

دانستید ما نیز در علت بودن جسم این را جایز می‌دانیم که جسم با وجود شرط حاصل شدن حالت منافر و قرب و بعد اجزاء حرکت نسبت به آن حالت منشاء حرکت می‌شود و با زوال آنها حرکت پایان می‌پذیرد.» [۱۱، ص ۶۶۸]

صدرالمتألهین درباره سه برهان اول نظری نداده‌اند و نقدهای فخررازی بر این براهین را نیز جواب نداده‌اند. به نظر می‌رسد ایشان این سه برهان را قبول نداشته باشد؛ زیرا در ادامه تنها به بررسی نقد فخر رازی بر برهان چهارم می‌پردازد و هم چنین در بحث اثبات سبب فاعلی فقط به استدلال‌های پنجم و ششم اشاره می‌کند. استاد مطهری می‌گوید: «صدرالمتألهین یا محشین باید بر برهان دوم و سوم اشکال می‌کردند زیرا با مبانی آنها قابل نقد بودند و تنها برهان اول است که براساس علم جدید قابل نقد است.» [۳۲، ج ۱۱، ص ۱۳۰]

برهان چهارم: اگر جسم به خاطر ذات خود حرکت کند همه اجسام باید حرکت کنند، زیرا اجسام در صورت جسمیه مشترک هستند و حال آن‌که برخی اجسام ساکن هستند و حرکت نمی‌کنند. علاوه بر آن حرکت اجسام مختلف است. مثلاً: سنگ حرکت رو به پایین دارد و آتش بالا می‌رود در صورتی که علت واحد که ذات جسم است باید معلول واحد داشته باشد پس معلوم می‌شود محرک غیر از متحرک است و امر دیگری غیر از صورت جسمیه عامل حرکت است و در میان اجسام مختلف است که از آن تعبیر به صورت نوعیه می‌شود. [۱۴، ج ۳، ص ۴۱]

اشکال فخررازی بر برهان چهارم

در این برهان گفته شده است اگر جسم بخواهد علت حرکت خودش باشد لازم می‌آید حرکت اجسام در یک حالت واحد باشد. مثلاً آب و آتش هر دو یک سمت حرکت کنند؛ زیرا صورت جسمیه در اجسام مشترک است پس جسم نمی‌تواند مبدأ حرکت باشد، حکما صورت نوعیه را علت حرکت می‌دانند بر این اساس آتش، آب، خاک... هر کدام به سمتی خاص حرکت می‌کنند چون اجسام در صور نوعیه که مبدأ فصول است اختلاف دارند. علاوه بر آن محرک و متحرک مغایر خواهند بود؛ زیرا محرک صورت نوعیه است و متحرک صورت جسمیه است.

فخررازی برای اینکه اثبات کند جسم هم می‌تواند منشاء حرکات مختلف باشد جسم را تحلیل کرده و می‌نویسد: «هر جسمی مقدار، صورت جسمیه و ماده دارد.» [۱۱، ج ۱، ص ۶۷۷]

۱- مقدار همان ابعاد ثلاثه است که میان همه اجسام مشترک است.

۲- واحد بودن صورت جسمیه در اجسام نیازمند برهان است، شاید صور جسمیه در اجسام متنوع باشند و همین عامل اختلاف حرکت اجسام باشد. صورت جسمیه مقداری نیست که عارض جسم شود و نه قابلیت است که این عرض (ابعاد ثلاثه) را بپذیرد زیرا ابعاد ثلاثه و قابلیت آنها عرضند و صورت جسمیه جوهر است. صورت جسمیه ماهیت جوهری است که لازمه آن قبول ابعاد ثلاثه است و ابعاد ثلاثه عرضی است که عارض او می‌شوند. ممکن است اشکال شود که صور جسمیه امور متکثری هستند که حقیقت واحد ندارند چگونه قابلیت ابعاد ثلاثه را به عنوان عرض واحدی می‌پذیرند؟

فخررازی در پاسخ می‌نویسد: صورت جسمیه که لازمه آن قبول ابعاد ثلاثه است در اجسام مختلف است ولی قابلیت ابعاد ثلاثه در آن مشترک است، یعنی جایز است امور مختلف در لازم واحد مشترک باشند، البته فخر رازی قائل است که امر واحد منشأ امور مختلف نمی‌شود زیرا واحد بودن صورت جسمیه برای حرکات مختلف را ممکن نمی‌داند. [۱۱، ص ۶۷۸]

۳- فخررازی می‌گوید: اگر اجسام در صورت جسمیه مشترک باشند ولی در ماده جسم مشترک نیستند و در حیثیت قبول مختلف‌اند. ماده هر جسم با ماده جسم دیگر یکی نیست و اختلاف مواد عامل اختلاف حرکات اجسام است. [۱۴، ۶۷۸]

خلاصه اینکه ماده و صورت که رکن مقوم جسم هستند دلیلی بر اشتراک آنها در اجسام نیست و تنها مقدار در اجسام مشترک است. پس دلیل چهارم حکما بی‌اساس است. برهان چهارم این بود که اگر جسم متحرک لذاته باشد باید همه اجسام در حرکت اشتراک داشته باشند چون همه در جسمیت شریکند. فخر رازی می‌گوید: اگر مراد حکما از اشتراک در جسمیت اشتراک در لازم و مقدار جسمیت است ما این را قبول داریم ولی این مدعای حکما را اثبات نمی‌کند. اما اگر مراد آنها از اشتراک در جسمیت، اشتراک در صورت جسمیه یا ماده جسمیت باشد، دلیلی نداریم که این دو در همه اجسام مشترک باشند. پس برهان حکما به کلی مخدوش است.

پاسخ صدر المتألهین به اشکال فخررازی

صدر المتألهین در اسفار قبل از پایان پذیرفتن نقل اشکال فخررازی در مقام جواب او بر آمده و درباره صورت جسمیه می‌نویسد: مشترک بودن اجسام در صورت جسمیه که

قابل ابعاد ثلاثه است امر بدیهی است و احتیاج به برهان ندارد. در این صورت اختلاف حرکات مربوط به امر دیگری است زیرا صورت جسمیه حقیقت واحدی است که در اجسام مختلف نیست.

مشترک بودن صورت جسمیه برای اثبات مبادی طبیعت کفایت می‌کند و اختلاف حرکات به صورت نوعیه که در اجسام مختلف است باز می‌گردد. صورت آتش میل به بالا دارد و با صورت آب که به سمت پایین حرکت می‌کند تفاوت دارد. (۱۴، ج ۳، صص ۴۳-۴۴)

جسم یک حقیقت واحد است و وصف واحد ذوابعاد ثلاثه دارد ولی اوصاف و عوارض دیگر آن مانند حرکات، وضع‌ها و این‌ها مختلف هستند. جسم در موارد مختلف حرکات و کارهای مختلف انجام می‌دهد که به حقیقت واحد آن باز نمی‌گردد. بودن در مکان، وضع جسم (اعم از وضع جزء المقوله در نسبت اجزاء شی به همدیگر و وضع تمام المقوله در نسبت شیء به امر خارجی) و همچنین حرکات مکانی که برخی اجسام به مرکز زمین و بعضی به سوی آسمان منتقل می‌شوند همگی اوصاف و عوارض مختلفی هستند و جسم که مرکب از صورت جسمیه و ماده است قابل این اوصاف و عوارض است. جسم سبب قابلی این اوصاف مختلف است. این قابل که امر واحدی است نمی‌تواند فاعل کثرت اوصاف باشد، پس این اوصاف باید سبب فاعلی مغایر با سبب قابلی داشته باشند.

برهان پنجم

این برهان، همان برهان دوم است که صدرالمألهین پیش از این در فصل دوازدهم اقامه کرده است. برهان بر اساس اختلاف دو جهت قوه و فعل است.

محرک وقتی عامل حرکت می‌شود از دو حال خارج نیست: ۱- حرکت می‌دهد نه از آن جهت که متحرک است. ۲- حرکت می‌دهد از آن جهت که خودش متحرک است. در حالت اول محرک غیر از متحرک است. حالت دوم به این معنا است که محرک از آن جهت که محرک است متحرک باشد. این محرک از آن جهت که مبدأ حرکت است و بالفعل حرکت را دارد و از آن جهت که متحرک است و حرکت را می‌پذیرد نسبت به آن بالقوه است. در این صورت لازم می‌آید حرکت در محرک بالقوه و بالفعل باشد، قوه، حیثیت فقدان و عدم است و فعلیت، حیثیت وجدان و وجود است و جمع این دو در محرک مستلزم تناقض است. [۱۴، ج ۳، صص ۶۷۷-۶۷۶]

ایراد فخررازی بر برهان پنجم

فخررازی در ادامه اشکالات خود بر براهین اشکالی را مطرح می‌کند که به برهان پنجم اشاره دارد. به این بیان که اگر گفته شود ماده نمی‌تواند مبدأ حرکت باشد زیرا ماده حیثیت قبول است و شیء واحد نمی‌تواند قابل و فاعل باشد. در پاسخ می‌گوییم: در مباحث علیت باطل بودن این قول اثبات شده است و یک علت می‌تواند علت فاعلی و علت قابل باشد. علاوه بر آن در ماهیات و لوازم آنها فاعل و قابل یکی است یعنی ماهیت هم فاعل و هم قابل لوازم خودش است مانند زوجیت برای اربعه. اربعه به اعتباری فاعل و به اعتباری قابل زوجیت است. [۱۱، ج ۱، ص ۶۸۰]

صدرالمتألهین در جواب فخر رازی می‌نویسد: نقض بر برهان پنجم به وسیله لوازم ماهیات وارد نیست و ایراد مبتنی بر مغالطه است زیرا قابل گاهی به معنای انفعال و گاهی به معنای اتصاف است و تنها در قابل به معنای انفعال اختلاف قابل و فاعل حقیقی است زیرا این دو امر عینی هستند یعنی در خارج شیء وجود دارد و یک امری را قبول می‌کند ولی قبول به معنای اتصاف امری ذهنی و انتزاعی است و قابل و فاعل اعتباری هستند، در واقع اصلاً قابل و فاعلی وجود ندارد. فخر رازی اشتراک لفظی قابل را لحاظ نکرده است و این مغالطه را کرده که در لوازم ماهیت فاعل و قابل یکی است در صورتی که در لوازم ماهیت قابل به معنای اتصاف است. [۱۴، ج ۳، ص ۴۶]

برهان ششم

نسبت حرکت به قابل نسبت امکان است، یعنی شیء متحرک قوه حرکت را دارد و آن را می‌پذیرد و نسبت حرکت به فاعل ایجاب است، محرک از آن جهت که واجد حرکت است آن را ایجاد می‌کند و متحرک از آن جهت که ممکن است حرکت کند امکان حرکت را دارد. اگر متحرک هر دو نسبت ایجاب و امکان را نسبت به حرکت داشته باشد تناقض لازم می‌آید، زیرا ایجاب نسبت ضرورت و امکان سلب نسبت ضرورت است، جمع بین دو وصف امکان و ایجاب محال است. بنابراین محرک غیر از متحرک است. [۱۴، ص ۴۱]

اثبات محرک اول و ابطال تسلسل محرک متحرک

بحث محرک اول که مبدع آن ارسطو است شامل چند اصل است و اصل نهمی آن اثبات محرک عقلی است، اثبات محرک اول منوط به اثبات اصول ذیل است:

۱- متحرک نیاز به محرک دارد.

۲- متحرک باید مغایر محرک باشد.

۳- تسلسل علل فاعلی محال است.

بنابراین باید سلسله محرکات متحرک به محرک غیر متحرک ختم شود که از آن تعبیر به محرک اول یا عقلی می‌شود.

صدرالمتألهین برای ابطال تسلسل دو برهان ذکر می‌کند.

۱- تناهی ابعاد: اگر متحرک محرک مغایر داشته باشد و محرک آن متحرک و امر جسمانی باشد، این محرک متحرک هم محرک مغایر می‌خواهد و اگر باز محرک متحرک باشد محرک مغایر می‌خواهد و اگر این محرک هم متحرک باشد محرک مغایر می‌خواهد، الی غیر النهایه لازم می‌آید متحرکات بی‌نهایت باشند. از طرفی متحرک باید جسم باشد و چون جسم است بعد دارد، جمع این متحرکات بی‌نهایت اجسام غیر متناهی می‌شود و جسم چون دارای بعد است ابعاد نیز غیر متناهی می‌گردد و غیر متناهی بودن ابعاد محال است. [۱۴، ص ۴۸]

این دلیل مبتنی بر پذیرش تناهی ابعاد است. شهید مطهری می‌گوید: «این برهان قابل خدشه است. اولاً مسئله تناهی ابعاد اثباتش به این سادگی نیست. ثانیاً از راه‌های دیگر هم می‌شود در این برهان خدشه و مناقشه کرد». از دید شهید مطهری برهان اصلی برای بطلان تسلسل، برهان طرف و وسط است. [۳۲، ج ۱۱، ص ۱۷۰]

۲- تناهی علل: دلیل دومی که صدرالمتألهین برای اثبات محرک غیر متحرک و ابطال تسلسل در محرک متحرک اقامه می‌کند برهان «وسط و طرف» است که در مباحث علت و معلول ذکر شده است.

برای ابطال تسلسل سه شرط لازم است: ۱- امور غیرمتناهی باشند. ۲- بین امور غیرمتناهی ترتب باشد. اگر میان امور غیرمتناهی ترتبی نباشد مانند نفوس مجرده سلسله آنها می‌تواند تا بی‌نهایت پیش برود. ۳- امور غیر متناهی اجتماع در وجود داشته باشند در غیر این صورت تسلسل آنها محال نیست. بنابراین اجتماع امور غیر متناهی مترتب محال است.

طبق این شرایط برهان طرف و وسط اقامه می‌شود، فرض کنیم سلسله‌ای داریم که متحرک اخیر دارد این متحرک محرک دارد. اگر محرک آن متحرک باشد محرک می‌خواهد. محرک اخیر دیگر متحرک نیست. پس اجزاء این سلسله بدین صورت هستند

که؛ ۱- متحرک اخیر که متحرک است و محرک نیست و یک طرف قرار دارد. ۲- محرک آخری که محرک غیر متحرک است و طرف دیگر است. ۳- محرک متحرکی که وسط واقع شده است هم خودش متحرک است و هم محرک متحرک اخیر است.

عمده بحث برهان درباره این جزء وسط است که محرک متحرک است. معنای واسطه بودن این است که محرکیت آن منوط بر محرکیت محرک ما قبل است. این محرک مافوق وسط، محرک غیر متحرک است؛ زیرا اگر متحرک باشد جزء اجزای وسط قرار می‌گیرد و نیاز به محرک غیر متحرک دارد.

این جزء وسط از یک جزء تا بی‌نهایت می‌تواند باشد و اجزاء بی‌نهایت هم به محرک غیرمتحرک نیاز دارند در واقع واسطه چه یک جزء باشد و چه اجزاء غیر متناهی داشته باشد در این حکم واحد است و محرک بودن آنها متوقف بر محرکیت محرک ماقبل است که طرف سلسله است.

اگر سلسله محرک غیر متحرک که طرف آن است را نداشته باشد لازم می‌آید این جزء وسطی در طرف سلسله قرار بگیرد در این صورت هیچ حرکتی انجام نمی‌گیرد؛ زیرا واسطه اعم از یک جزء یا بی‌نهایت اجزاء مابعد خودش را حرکت نمی‌دهد مگر آنکه محرک ماقبل که طرف سلسله است او را حرکت بدهد، اگر این طرف نباشد واسطه محرکیت خودش را از دست می‌دهد و اجزاء بی‌نهایت آن حرکتی نخواهند داشت و بالتبع متحرک اخیر که طرف دیگر سلسله است حرکتی نخواهد کرد؛ بنابراین محال است سلسله محرک متحرک بی‌نهایت باشد و باید به محرک غیر متحرک که همان محرک اول است ختم گردد.

نا تمام بودن برهان بدون حرکت جوهری

صدرالمتألهین بعد از اثبات نیاز متحرک به محرکی که مغایر آن باشد به کمک برهانی که تسلسل علل را محال می‌داند محرک غیرمتحرک را اثبات می‌کند. شهید مطهری در پایان به نکته‌ای اشاره می‌کند که به تعبیر ایشان صدرالمتألهین و هیچ یک از محشین اسفار به آن اشاره نکرده‌اند و آن نکته مهم این است که بدون حرکت جوهری نمی‌توان وجود محرک غیر متحرک را اثبات کرد.

ارسطو و ابن سینا قائل هستند که هر محرک طبیعی، متحرک است. محرک طبیعی همان قوای طبیعت و به تعبیر دیگر جواهر طبیعی است. از بیان ارسطو و ابن سینا

نمی‌توان این را به دست آورد که آنها حرکت جوهری را قبول داشتند؛ زیرا اصل بیان آنها این است که هر محرک طبیعی چون قوه‌ای طبیعی است پس در جسم وجود دارد. قوای طبیعی در جسم وجود دارند و زمانی که قوه‌ی محرکه، جسم را به حرکت درمی‌آورد، قوه‌ی محرک، هم به تبع جسم حرکت می‌کند. مانند قوه‌ای که در دست وجود دارد دست را به حرکت در می‌آورد و خود نیز به تبع دست حرکت می‌کند. در واقع حرکت قوه‌ی محرکه بالعرض است و بالذات نیست و حرکت بالعرض محرک طبیعی، نمی‌تواند بیان ارسطو و ابن سینا را تام و تمام کند؛ زیرا بالعرض یعنی بالمجاز و بالمجاز اثری ندارد. پس «اصل هر محرک طبیعی متحرک است» بنابر قول ارسطو و ابن سینا مخدوش است و نمی‌تواند به عنوان مقدمه برای اثبات محرک غیرمتحرکی قرار گیرد که مادی نیست مگر اینکه به حرکت جوهری قائل شویم.

شهید مطهری می‌گوید: «صدرالمتألهین چون قائل به حرکت جوهریه است نیازی ندارد که بگوید قوه‌ی طبیعی، محرکی است که متحرک است به این دلیل که بالعرض حرکت می‌کند. پس مقدمه‌ی کل محرک طبیعی فهو متحرک، بنابر مبنای مرحوم آخوند یک مقدمه تمامی است و اصل محرک اول را با مبانی ارسطو و بوعلی نمی‌شود اثبات کرد چون یکی از اصول آن، این است که کل محرک طبیعی فهو متحرک است و آنها برای اثبات این اصل به حرکت‌های بالعرض متمسک می‌شوند». و این نکته مطلبی است که نه صدرالمتألهین و نه محشین متعرض آن نشده‌اند که برهان محرک اول بدون اثبات حرکت جوهری ناتمام است. [۳۱، ج ۱۱، ص ۱۶۹-۱۶۸]

۸. نتیجه

برهان محرک اول، برهانی است که ارسطو از طریق آن به اثبات وجود مجرد و غیر مادی می‌پردازد؛ یعنی به وسیله‌ی آن از عالم مادی و طبیعت به ماوراء طبیعت راه می‌برد. این برهان بر دو مقدمه اصلی استوار است. مقدمه‌ی اول: نیاز هر متحرک به محرکی که مغایر باشد. مقدمه‌ی دوم: استحاله تسلسل در علل. صدرالمتألهین در طی فصل دوازدهم و سیزدهم به اثبات مقدمه‌ی اول پرداخته و اشکالاتی را که بر براهین مربوط به آن وارد می‌شود را دفع می‌کند. برای این منظور در فصل دوازدهم، دو برهان و در فصل سیزدهم، شش برهان را بیان می‌کند هر چند که یکی از آنها تکراری است. در فصل چهاردهم با اثبات مقدمه‌ی دوم استدلال را به پایان می‌رساند.

بر اساس اشکالی که استاد مطهری در قسمت پایان فصل بیان می‌کند برهان مزبور بدون استفاده از حرکت جوهری به نتیجه‌ای نمی‌رسد؛ زیرا بدون اثبات حرکت جوهری، گرچه هر متحرکی نیازمند به محرکی مغایر آن است و لکن محرک مغایر با متحرک می‌تواند جوهری طبیعی و در عین حال غیر متحرک باشد.

منابع

- [۱] آملی، محمدتقی، (بی‌تا). درالفوائد (تعلیق علی شرح المنظومه السبزواری)، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- [۲] ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۸۰). قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- [۳] ابن سینا، (۱۴۰۵ق). الشفاء (طبیعیات)، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- [۴] _____، (۱۳۶۴). النجاه من الغرق فی بحر الضلالت، ویرایش محمد تقی دانش پزوه، تهران، دانشگاه تهران.
- [۵] _____، (۱۳۸۱). الاشارات و التنبيهات، قم، بوستان کتاب.
- [۶] بهمنیار، ابن مرزبان، (۱۳۷۵). التحصیل، تصحیح مرتضی مطهری، تهران، دانشگاه تهران.
- [۷] جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۳). سرچشمه اندیشه (مجموعه مقالات و مقدمات فلسفی)، جلد ۳، تنظیم عباس رحیمیان محقق، قم، نشر اسرا.
- [۸] _____، (۱۳۸۸). ریحی مختوم، ۱۰ جلد، قم، اسرا.
- [۹] _____، (۱۳۸۸). تبیین براهین اثبات خدا (تعالی شأنه)، قم، اسراء.
- [۱۰] دژاکام، علی، (۱۳۸۶). تفکر فلسفی غرب از منظر استاد مرتضی مطهری، تهران، معارف.
- [۱۱] رازی، فخرالدین، (۱۴۱۰ق). المباحث المشرفیه، بیروت، لدار الكتاب العربی.
- [۱۲] سبزواری، ملاهادی، (بی‌تا). شرح المنظومه، قم، انتشارات علامه.
- [۱۳] سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، (۱۳۹۶م). مجموعه مصنفات، تصحیح هانری کربن، تهران، انجمن فلسفه ایران.
- [۱۴] شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا)، (۱۳۸۳ق). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۳، تهران، شرکه دارالمعارف الاسلامیه.
- [۱۵] _____، (۱۴۱۰ق). ج ۲-۵، بیروت، دار إحیا التراث العربی.
- [۱۶] _____، (۱۳۸۸). الشواهدالربوبیه فی المناهج السلوکیه، سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب.
- [۱۷] _____، (۱۳۷۸). رساله فی الحدوث، تحقیق و تصحیح سیدحسین موسویان به اشراف سیدمحمد خامنه‌ای، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- [۱۸] طباطبایی، میرزا ابوالحسن، (۱۳۸۵). مجموعه آثار حکیم جلوه، ج ۱، مقدمه و تصحیح حسن رضازاده، تهران، مؤسسه انتشارات حکمت.
- [۱۹] طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۸۲). اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی مرتضی مطهری، تهران، صدرا.
- [۲۰] _____، (۱۳۷۰). نهایه الحکمه، مهدی تدین، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

- [۲۱] _____، (۱۴۲۳ق). بدایه الحکمه، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- [۲۲] عبودیت، عبدالرسول، (۱۳۸۸). درآمدی به نظام حکمت صدرایی، تهران و قم، سمت و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- [۲۳] میرداماد، (محمد بن محمد یحیی باقر الداماد الحسینی "میرداماد")، (۱۳۶۷). القیاسات، باهتمام مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.
- [۲۴] مصباح، محمدتقی، (۱۳۸۷). آموزش فلسفه، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران.
- [۲۵] _____، (۱۳۸۴). شرح برهان شفا، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- [۲۶] _____، (۱۴۰۵ق). تعلیقه علی نهاییه الحکمه، قم، مؤسسه در راه حق.
- [۲۷] ملکشاهی، حسن، (۱۳۸۸). حرکت و استیفای اقسام آن، تهران، سروش.
- [۲۸] مطهری، مرتضی، (۱۳۷۲). مجموعه آثار، ج ۷، تهران، صدرا.
- [۲۹] _____، (۱۳۷۶). مجموعه آثار، ج ۸، تهران، صدرا.
- [۳۰] _____، (۱۳۷۵). مجموعه آثار، ج ۹، تهران، صدرا.
- [۳۱] _____، (۱۳۸۳). مجموعه آثار، ج ۱۰، تهران، صدرا.
- [۳۲] _____، (۱۳۸۸). مجموعه آثار، ج ۱۱، تهران، صدرا.
- [۳۳] _____، (۱۳۸۹). مجموعه آثار، ج ۱۲، تهران، صدرا.
- [۳۴] _____، (۱۳۷۶). مجموعه آثار، ج ۱۳، تهران، صدرا.
- [۳۵] _____، (۱۳۸۳). درس‌های اسفار، تهران، صدرا.
- [۳۶] _____، (۱۴۲۱). مقالات فلسفی، تهران، صدرا، ۱۳۸۴.
- [۳۷] یزدی، عبدالله ابن شهاب‌الدین حسین، الحاشیه علی تهذیب المنطق للتفتازانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی.